

احساس داشتن ممنوع است!



حسن قزلجی
ترجمه: کامران امین آوه

"با مرگ حسن قزلجی، دانشمندی بزرگ، نویسنده‌ی نابغه، زبان‌شناسی بی‌همتا، داستان‌نویسی آگاه، کردی میهن‌پرست، انترناسیونالیستی معتقد، شخصیتی متواضع و صادق، انسانی پاک باخته برای ملت خود، نابغه‌ی خوش‌سخن و دست و دل باز ما را ترک کرد". کریم حسامی

"با مرگ تراژیک حسن قزلجی، خلق کرد یکی از فرزندان راستگو و با وفای خود و ادب کردی و جهانی داستان‌نویسی بزرگ را از دست داد". جویس بلاو (۱)

• پیش‌سخن مترجم*

استاد حسن قزلجی نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار انقلابی کرد یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب و هنر کردی و از پیشکسوتان و بنیان‌گذاران داستان کوتاه کردی است که از اوان جوانی و بویژه از دوران اعلام جمهوری کردستان در مهاباد - در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ تا هنگام دستگیری توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در عرصه هنر و ادبیات کردی درخشیده، خدمات ارزنده‌ای به رشد ادبیات کردی کرد. بنابه گفته "هیمن" شاعر میهنی و مبارز کرد، استاد قزلجی از یاران نزدیک و مورد احترام قاضی محمد بود. پیشوا قاضی محمد در پاسخ نویسنده‌ای که در مورد خوب نویسی اما کم نویسی استاد قزلجی انتقاد کرده بود با ستایش و تمجید از کارهای ارزنده حسن قزلجی به دو بیت از شعر سعدی اشاره کرده بود:

خاک مغرب شنیده‌ام که کنند
به چهل سال کاسه چینی
صد به روزی کنند در بغداد
لاجرم قیمتش همی بینی

استاد حسن قزلجی در سال ۱۲۹۴ در شهر بوکان دنیا آمد، در تشکیل کومه‌له ژک و حزب دمکرات کردستان و تجدید حیات آن بعد از سقوط جمهوری کردستان نقش فعال داشت. او یکی از نویسندگان نشریه کوردستان ارگان مرکزی حزب دمکرات کردستان در دوران جمهوری کردستان و در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ در اروپا، سردبیر مجله هه‌لاله در بوکان، از دست اندکاران اصلی چاپ مجله ریگا بعد از سقوط جمهوری کردستان، گوینده بخش کردی رادیو پیک ایران و سردبیر نامه مردم به زبان کردی بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. بیشتر آثار او در مهاجرت و بویژه در جنوب کردستان [عراق] به چاپ رسید. کتاب خنده گدا که مجموعه‌ی از داستان‌های کوتاه کردی او است یکی از ارزنده‌ترین و به یادمانده‌ترین آثار رئالیستی در کردستان است. علی‌اشرف درویشان نویسنده برجسته کرد که به ترجمه برخی از داستانهای کردی و از جمله داستان کوتاه خنده گدا مباردت ورزیده است در پیشگفتار کتاب داستان‌های کوتاه کردی چنین می‌نویسد:

"حسن قزلجی، از پیش‌کسوتان و بنیان‌گذاران داستان کوتاه کردی، در داستان «خندیدن گدا» با روایتی ساده و رئالیستی، حکایت مردی را به نگارش در می‌آورد که جوانی و توان خود را در خدمت کسانی گذاشته که اینک، به هنگام درماندگی اش، حتی از دادن تکه‌ای نان برای رفع گرسنگی

او، خودداری می کنند و داستان با طنزی تلخ به پایان می رسد. با خواندن زندگی نامه نویسنده، در می یابیم که نوشتن در شرایط دربدری و بی سروسامانی، چه کار طاقت فرسا و مشقت باری است"

استاد حسن قزلجی مانند بسیاری از روشنفکران هم نسل خود، با اعتقاد و تصور اینکه راه رهایی و سعادت ملل تحت ستم و از جمله ملت کرد در گرو استقرار سوسیالیسم است به اندیشه‌های سوسیالیستی و حزب توده ایران روی آورد و در یورش اول به رهبران این حزب در بهمن ماه ۱۳۶۱ دستگیر و بعد از سالها مبارزه، در مهرماه ۱۳۶۳ در زندان اوین تهران به کاروان شهیدان راه آزادی پیوست.

احساس داشتن ممنوع است!

دندان آقای "دولتی" درد می کرد، نزد دندانپزشک رفت و بعد از ۳-۴ نفر نوبت به او رسید، وارد اتاق شد و روی صندلی نشست.

دندانپزشک: دهانتان را باز کنید

دولتی دهانش را باز کرد.

دندانپزشک (پله‌یی به دندانش زد) احساس درد می کنید؟

دولتی: نخیر

دندانپزشک میله رابه ترتیب به تمام دندانهای او زده، سوال را تکرار کرد و هر بار دولتی جواب می داد نخیر. دندانپزشک: در این صورت دندانتان درد نمی کند.

دولتی: چطور دندانم درد نمی کند، پس چرا اینجا آمده‌ام؟

دندانپزشک: میله را به تمام دندانهایتان زدم و شما هر بار گفتید درد نمی کند.

دولتی: شما درست سوال نمی کنید. می گوئید "آیا احساس درد می کنی؟

از من بپرس درد می کند یا نه؟"

دندانپزشک: چه فرقی می کند؟

دولتی: فرقتان زیاد است. دندانم درد می کند اما احساس درد نمی کنم.

دندانپزشک که تازه بعد از اتمام تحصیلاتش از اروپا برگشته بود و از برخی کارهای مخفی دولت بی خبر بود، تعجب کرد، اما بیشتر فکر می کرد که این مرد قاطعی کرده است، با خونسردی گفت: دوست دارم مرا متوجه این قضیه بکنید که چرا سوالم درست نیست

دولتی: چون احساس داشتن قدغن است

دندانپزشک (با تعجبی بیشتر): احساس داشتن قدغن است؟ مگر میتوان احساس داشتن انسان را ممنوع کرد؟

دولتی: بله ممنوع است. چطور ممنوع نمی شود.

دندانپزشک: این چیز بسیار عجیبی است. اولین بار است چنین چیزی می شنوم. شما به خاطر

ممنوعیت جواب نمی دهید؟

دولتی: بله

دندانپزشک: کی ممنوع کرده است؟

دولتی: وزارتخانه.

دندانپزشک: کدام وزارتخانه؟

دولتی: وزارت داخله.

دندانپزشک: چنین چیزی شنیده‌ام.

دولتی: شما حق دارید نشنوید، شما که کارمند دولت نیستید.

دندانپزشک: یعنی کارندهای دولت حق احساس کردن ندارند؟

دولتی: بله

دندانپزشک: گفتند احساس نکنید و شما دیگر احساس نمی کنید؟

دولتی: تنها گفتن نبود، مرا معالجه هم کرده اند.

دندانپزشک: مگر احساس کردن بیماری است تا درمان شود

دولتی: بله

دندانپزشک: از حرف هایتان سر در نمی آرم، خیلی می بخشید، شما که بخاطر دندان دردتان مواد

سرگیجه آور مانند مرفین، بنگ و از این قبیل چیزها مصرف نکرده اید؟

دولتی: نه به خدا چیزی نخورده ام و هوش و حواسم هم کاملا سر جایش است.

دندانپزشک (زیر لب حرفهای دولتی را تکرار می کرد): احساس نمی کنم، احساس داشتن ممنوع

است، مداوا شده ام و دیگر احساس نمی کنم): کی می گوید احساس داشتن بیماری است، شما را به چه

شکلی درمان کرده اند؟

دولتی (با ترس نگاهی به اتاق می اندازد): نمی توانم به شما بگویم، شما دندانم را درمان کنید، چرا

اینقدر اصرار می کنید؟

دندانپزشک: حرف هایتان خیلی عجیب است، دلم می خواد بفهمم مساله از چه قرار است؟ من

دندانپزشکم و به هیچ طرفی وابسته نیستم، به من اعتماد کنید، من تمام دندانهایتان را رایگان درست

می کنم تنها بمن بگوئید موضوع از چه قرار است.

دولتی: من کارمند وزارتخانه هستم، خانه ام دور است و هر روز با اتوبوس سر کار میروم و بر می

گردم. روزی در اتوبوس بودم که رئیس اداره مان سوار شد، بلند شده، جای خودم را به او دادم.

گفت: اتومبیل پنچر شده، آن را گذاشتم تا راننده ام تعمیر کند. خواست کمی با من حرف بزند.

گفت: شما کار خوبی می کنید با اتوبوس رفت و آمد می کنید، از منزل تا ایستگاه اتوبوس و بعد

از ایستگاه اتوبوس تا محل کار پیاده می روید. این ورزش خوبی است، بدنتان سالم می ماند و احساس

چست و چالاکی می کنید. هر روز این همه آدمهای مختلف می بینید، حرفهای عجیب و غریب زیادی

هم می شنوید، این هم مثل گردش و تفریح می ماند.

گفتم: آقای رئیس می فرمائید ما چیزهای زیادی را احساس می کنیم اما این چیزها عجیب نیستند بلکه

جانگدازند.

گفت: چطور، مثل چی؟

گفتم: احساس می کنم افرادی زیادی در ایستگاه اتوبوس ایستاده، منتظر هستند و خیلی دیر نوبت من

می رسد. بسیاری از روزها حتی نمی رسم صبحانه بخورم، با شکم گرسنه بیرون آمده، میدوم تا به

اتوبوس برسم. وقتی که زیر گرمای شدید آفتاب بهار و باران و کولاک زمستان خودم را به ایستگاه

اتوبوس می رسانم، احساس می کنم مردمی که در انتظار اتوبوس هستند، از شدت گرما عرق کرده،

یا از سرما می لرزند، می ترسند سر کارشان نرسند و خرج معاش آن روز را به دست نیارند. وقتی

که زنی را می بینم که فرزند بیمارش را در آغوش گرفته، بعلت نداشتن پول نمی تواند او را با تاکسی

به دکتر برساند و در اتوبوس چنان به او فشار میاورند که کمی می ماند بچه اش خفه شود، درد و غم

زیادی را احساس می کنم. بعضی روزها که پولم را فراموش کرده، از ایستگاه اتوبوس بدو برای

برداشتن آن برمی گردم درد هزاران انسانی را احساس می کنم که حقوق روزانه آنها در حدی نیست

که با اتوبوس رفت و آمد کنند و در گرمای بهار و سرمای زمستان راه دور و درازی را پیاده می

روند و خسته و درمانده تا عصر کار کرده، به همان ترتیب هم بر میگردند. وقتی می بینم کودکان

۸-۹ ساله به جای درس خواندن در ایستگاه اتوبوس آدامس و سیگار می فروشند تا لقمه نانی بدست

بیاورند غم زیادی را احساس می کنم. خوشبختانه وضع شما خوب است و با اتومبیل رفت و آمد می

کنید و این چیزها را نمی بینید و ناراحت نمی شوید.

نگو که رئیس اداره این چیزها را برای وزیر نوشته بود، نزدیک به یک ماه بعد از آن روز، همه ما را صدا زده، دستور وزارتخانه را برایمان خواند و مفصل برایمان صحبت کرد. وزیر نوشته بود: در رابطه با احساس کردن از "ریچارد هیلمز" متخصص آمریکایی سوال کردیم، می گوید: ۲ نوع احساس وجود دارد، احساس مثبت و احساس منفی. احساس مثبت مانند باور به بزرگی، عظمت، نبوغ و دانایی سردارخان و اینکه رژیم سردار خان بهترین رژیم است و داشتن این احساس که وضعیت موجود طبیعی است و سالیان سال بدین شکل بوده است "لیس فی الامکان ابداع ماکان" (۲).

احساس منفی یا "ویرانگر" مانند احساس این کارمند و برخی از افراد منحرف است که احساس منفی شان از این هم بیشتر است. چنین احساسی تازگی پیدا شده، از نظر روحی یک نوع بیماری است. این بیماری "مسری" بوده، سریعاً به مردم سرایت می کند. لازم است به کارمندان توصیه لازم شود تا مواظب خود بوده، دچار این بیماری نشوند. آنهایی را هم که بیمار می شوند به تنهایی در یک مکان نگه دارند تا شخص دیگری از طریق آنها مبتلا به این بیماری نشود و خود آنها نزد متخصص معالجه شوند. دولت برای اینکه به این بیماران کمک کرده، پولی هم هزینه نکند، توصیه می کند تا رسیدن نوبتشان آنها را در شهربانی نگه دارند، وقتی نوبتشان رسید آنها را به "بیغوله‌یی" بفرستند تا از سوی متخصصین آمریکایی و اسرائیلی معالجه شوند.

دندانپزشک: شما را چطور معالجه کردند؟

دولتی: من را به شهربانی بردند. در آنجا مقدمات معالجه را آماده کرده بودند، بعد مرا به "بیغوله‌یی" فرستاده، مداوا کردند.

دندانپزشک: شما را چطور مداوا کردند؟

دولتی: ۲ نوع درمان وجود دارد. یک نوع آن شرقی است، با ابزار آلات قدیمی مانند داغ کردن "اخرالذواء الکی" (۳)، یک نوع هم غربی است بویژه آمریکایی با وسایل برقی و مانند آن.

دندانپزشک: بهتون دارو نمی دهند؟

دولتی: دارو هم می دهند، معجون سیاهی که آن را از "دشنام دادن"، "تف کردن" و "کتک زدن" گرفته، به قرص تبدیل می کنند. طبق تجویز متخصص به بعضی افراد روزی یکبار و بعضی دیگر

روزی ۳ بار می دهند. دندانپزشک: این مریض ها زود مداوا می شوند؟

دولتی: اگر این بیماری جدید باشد، بار اول باشد، خفیف باشد در طی ۲-۳ روز خوب می شود اما اگر بیماری سنگین باشد بمدت بیشتری نیاز دارد. این بیماری، بیشتر بیماری زحمتکشان و روشنفکران است. آنها خیلی دیرتر معالجه شده، بسیاری از آنها در اثر این معالجه می‌میرند.

دندانپزشک: همه این کارمندها، ارتشی ها و پلیس ها را درمان کرده‌اند؟

دولتی: احساس مثبت را به آنها یاد داده‌اند، بیمار نمی شوند. اگر هم بیمار شوند آنها را با قرص سرب مداوا می‌کنند.

دندانپزشک: پس این همه مردم چطورند؟

دولتی: هشتاد درصد آنها بیمارند. دولت آنهایی را که خطرناکند، شناسایی کرده، مداوا می کند، آنها را دیگر هم هیچ.

دندانپزشک: خوب، چنانکه گفتید بیشتر مامورین دولت احساسشان را از دست داده‌اند، این مردم با چه دیدی به آنها نگاه می کنند و نظرشان در مورد این افراد چیست؟

دولتی: ما را مرده بحساب می آورند.

دندانپزشک: شما فکر نمی کنید که یک روزی این همه "بیمار" به این تنها تن "سالم" حمله خواهند کرد؟ دولتی: در این شکی نیست.

دندانپزشک بعد از آغوشن پنبه در دوا آن را وارد سوراخ دندان دولتی کرد. دولتی با خود گفت: به امید آن روز.

دندانپزشک: فردا هم بیایید.

دولتی در حال خارج شدن: ما چیزی نگفتیم، ها...!
دندانپزشک: مطمئن باشید!

منبع: روزنامه " اندیشه نو" شماره ۱۴۷، ۱۹۷۵/۰۵/۲۶

*این پیش سخن قبلا بعنوان مقدمه‌یی برای ترجمه یکی از مقالات زنده‌یاد استاد قزلجی - "آیا ادبیات کردی عقب مانده است" منتشر شده بود، اینک با اندکی تغییر در اختیار خوانندگان عزیز قرار میگیرد.

۱. بیبلیوگرافیای رۆژنامه‌گیری کوردی له رۆژه‌ه‌لاتی کوردستان و دهره‌وه‌یدا (۱۹۰۸ - ۱۹۸۸)، جوتیار توفیق، بنکه‌ی ژین سلیمانی ۲۰۰۷
۲. بهتر از این امکان ندارد.
۳. آخرین علاج تمرین کردن است.

سه‌رچاوه : مآپهری راقه